

تحلیل روانشناختی-اجتماعی جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات عوفی (با تکیه بر فرایند اقناعی در حکایات زنان)

سیده زیبا بهروز*

دکتر اسحاق طغیانی

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

دکتر سید مرتضی هاشمی

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

چکیده

این پژوهش با هدف تحلیل چنددیدگاهی ادبی، هنری و روانشناختی-اجتماعی حکایت‌های کتاب *جوامع‌الحکایات عوفی*، نویسنده قرن هفتم ه.ق. انجام شده است. توجه به تحلیل این حکایات از ابعاد چندگانه از ویژگی واقعه‌گرا و گستره وسیع موضوعی آنها در کنار برخوردار بودن از هنر ادبی مایه می‌گیرد و از این رو، منبع نادر و ارزشمندی از ادبیات کهن در باب چنین پژوهشی را فراهم می‌آورد؛ بدین منظور، ابتدا ویژگی‌های هنری و ادبی این حکایتها در ابعاد چندگانه مکاتب ادبی، گفتمان در سطوح شناختی، عاطفی، زیبایی‌شناختی، پدیدارشناختی ... بررسی شده است؛ سپس به تحلیل آنها در باب زنان و تبیین روانی و اجتماعی شخصیت آنان از دو بُعد رفتار بین زنان و مردان و توانایی اقناعی پرداخته شده است. بر اساس نتایج، حتی در مقام ستایش زن، تفکر فرودستی و وابستگی روانی و اجتماعی زن در مقایسه با مرد مشهود است که در قالب پارسایی جبرگرایانه و مردمحور، عفت ریاضت‌جویانه، خردورزی دیگرخواهانه و انکار عواطف و احساسات در حکایات بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: *جوامع‌الحکایات*، فرایند اقناعی، حکایتها، تحلیل روانشناختی-اجتماعی زن، گفتمان تعاملی در حکایتها.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۱۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۶/۱۰

* دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

۱. مقدمه

حکایت و سرگذشت و به اصطلاح رایجتر، قصه بر حوادث و رویدادهای خارق‌العاده بیش از تحول و تکوین آدمها و شخصیت‌ها تأکید دارد. این نوع ادبی متضمن واقعیتهای جمعی با هدف ترویج اصول انسانی و برابری است و با قصه‌های عامیانه و خیالپردازانه‌ای تفاوت دارد که هدف آنها جز سرگرمی نیست. در غالب این حکایات، قطعه‌هایی از سخنان حکیمانه و نادر، شعر و آیه، کرامت، تمثیل و تلمیحات داستانی و... دیده می‌شود که اهمیتی خاص دارد. از نگاه ریخت‌شناختی - در دستور زبان داستانی در جایگاه نقطه عطف قرار دارد - و از نگاه پدیدارشناختی نیز درخور تحلیل وجودشناسانه است. این همان نقطه برترین و قله کوه یخی است که تمامیت ماهوی آن را در خود فشرده دارد. افزون بر اهمیت ساختاری آن در متن حکایت، که رگ حیاتی و بنیان انداموارگی و پیوستگی سازه‌های آن است، خود تحت پوشش محتوای کلی قرار دارد و حضور هستومندش را مدیون قالب کلی است. این پیوستگی در پس‌زمینه نمای کلی مشهود است؛ با وجود این به گونه‌ای مالک وجودی مستقل نیز هست و از همین رو موجب گسست و رخدادی آنی و تاحدی ناباورمند در پیوستار شناختی و عاطفی حکایت می‌شود و توأمان پدیداری زیبایی‌شناختی را می‌آفریند. این عنصر به دلیل برخوردارگی از محتوای غنی و ویژگیهای خاص زبانی از جنبه دوگانه بیانی به سبب گفتاری بودنش و کنشی به سبب تعلق به داستان و ایفای نقش فراتر می‌رود و نوع تازه‌ای از فراخوانش عالم و به حضور طلبیدن آگاهانه هستی را فراهم می‌آورد.

بنابراین، حکایت‌های تنها در یک نقطه از دستور زبان خود می‌تواند کارکرد هنری، شناختی، عاطفی، زیبایی‌شناختی و دیگر ابعاد گفتمانی را متجلی کند و آن اوج و لحظه‌ای نمایان می‌شود که در درون خود نقش کنشگری فنی را دارد؛ زیرا موجد تحول و باور است. چنین تعاملی در مطالعات روانشناختی اجتماعی فرایند اقناعی نامیده می‌شود. این فرایند در حکایات خردورزی و پارسایی زنان هر دو مشهود است با این تفاوت که در خردورزی این فرایند، جهت‌مندی قویتری دارد و به تغییر باور منجر می‌شود؛ اما در پارسایی این درجه از فاعلیت را ندارد و بین ایجاد باور و تغییر آن در نوسان است. در این جستار با اشاره به برخی جنبه‌های هنری و ادبی این حکایات بر

تحلیل شناختی تمرکز شده که خود دارای سطوح و مراتب متعدد است؛ از جمله ابعاد فرهنگی، انسانشناختی، عرفانی، روانشناختی، و اجتماعی... و در اینجا به یک نوع خاص پرداخته می‌شود که کمتر در مطالعات ادبی بدان توجه شده است؛ یعنی بعد روانشناختی-اجتماعی که تا حد زیادی با محتوای این حکایات تناسب دارد. برای تحلیل سعی شده است که با در نظر گرفتن این حکایات در قالبهای تعاملی گفتمان اجتماعی از اصول مبنایی این حوزه بهره برده شود.

۲. پیشینه پژوهش

این پژوهش قصد ندارد به پژوهشهای روانشناسی اجتماعی یا مقالات و کتابشناسی آن در حوزه‌های غیرادبی بپردازد. کاربرد مبنایی این علم در عرصه نقد و مطالعات ادبی به پژوهشی مسبوق نیست. البته در حوزه نقد ادبی، پژوهشهای صرفاً روانکاوانه - مبتنی بر نظریه‌های فردی چون فروید و یونگ برای کاوش ریشه‌های روانی و درونی رفتار افراد با منشأ ناخودآگاه - یا صرفاً جامعه‌شناسانه - مبتنی بر تأثیر متقابل میان اثر ادبی و جامعه و جریانهای آن مثل مارکسیسم - فراوان انجام شده است. بر اساس عوامل شناختی خاص این حوزه نقدی نیست و این تحقیق در نوع خود جدید است. در نقد روانشناسی اجتماعی، رفتارهای اجتماعی معمول یا غیرمعمول افراد با دلایل و انگیزه‌های روانی و شناختی کانون توجه است و متن ادبی به لحاظ اینکه عرصه بیان و نمایش این رفتارهاست، محتوای نقد قرار می‌گیرد. بدیهی است متنی این امکان را خواهد داشت که از توان هنری، اصالت و سندیت قوی به‌منظور باورپذیر کردن این رفتارها برخوردار باشد. دانش روانشناسی اجتماعی، که به درک و ارزیابی رفتارها و تأثیرپذیری آنها از افراد و موقعیت‌های اجتماعی می‌پردازد، جوان است. با اینکه افلاطون فکر «خرد جمعی» را مطرح کرد و مفاهیمی چون تسهیلات اجتماعی در اواخر قرن هجدهم میلادی به میان آمد، پس از جنگ جهانی دوم بود که پژوهشها در زمینه روانشناسی اجتماعی آغاز شد. تا پیش از سال ۱۸۰۰ م. نگرشی پژوهشی به این علم نبوده و قبل از آغاز قرن بیستم نیز هیچ کتابی در این زمینه نوشته نشده است، تنها از سال ۱۹۳۰ این علم با تکیه بر نظریات کورت لوین تا حدودی شکل فعلی خود را گرفت (صلیبی، ۱۳۷۷، ش ۱۲). وحشتی که از نسل‌کشی یهودیان (هولوکاست) به وجود

آمده بود، پژوهشگران را واداشت که به مطالعه تأثیرات اجتماعی، هم‌نوایی و اطاعت بپردازند.

۳. روش پژوهش

در این تحقیق به دو جنبه ادبی و علمی اثر پرداخته شده است؛ چراکه هیچ هنری نیست که یکسره از واقعیت بیرونی (ادراک) بیگانه باشد و هیچ علمی نیست که از واقعیت درونی (عاطفه) در آن خبری نباشد و تمایز قطعی میان علم و هنر در همه موارد به طور کل شدنی نیست (ارشاد، ۱۳۹۳: ۳۸). حکایات نخست از جنبه‌های گوناگون مکاتب ادبی و سپس در قالب گفتمان تکوین‌یافته تعاملی در سطوح گوناگون شناختی، عاطفی، زیبایی‌شناختی و پدیدارشناختی بررسی، و به نکات برجسته آنها اشاره می‌شود؛ سپس بعد روانشناختی اجتماعی با تأکید بر فرایند اقناعی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. ادراک اجتماعی در ادبیات داستانی در واقع همان رازگشایی علمی رفتارهای مرموز و مبهم افراد است. با توجه به نشانه‌ها یا اشارات کلامی و غیرکلامی، که از این گونه رفتارها کسب می‌شود، می‌توان احساس فعلی افراد و نیز وضعیت خلقی پایدار آنها را درک کرد؛ در این پژوهش با تلفیق ویژگی و طرز فکر فردی شخصیت‌ها و تحلیل وضعیت حاکم بر فضای زمینه‌ای داستان (کارکرد شناختی) و نوع و چگونگی اثربخشی گفتار و کنش متقابل آنها بر همدیگر (عاطفی) به تأثیراتی پرداخته می‌شود که محیط و تعاملات اجتماعی بر نگرشها و رفتارها می‌گذارند.

از میان عوامل تحلیل روانشناختی اجتماعی شامل پرخاشگری، قدرت و نفوذ اجتماعی، هم‌رنگی، دگرگونی نگرشها، متقاعدسازی و پیام‌دهی، جاذبه بین‌فردی (مانند دل‌بستگی، دوستی و عشق)، رهبران و رهبری و رفتارهای اجتماعی زن و مرد (رک: رحمتی، ۱۳۷۱)، دو عامل مناسب دیده شد که در مورد دو دسته از حکایات در باب زنان-یعنی زنان پارسا و زنان خردورز- به کار رود: یکی تحلیل مراحل منظم شناختی رفتار بین زن و مرد با تأکید بر خشونت مرد و مهربانی زن که برای حکایات درباره زنان پارسا و نیکوسیرت انجام شد و دیگر تحلیل توانایی اقناعی (متقاعدسازی و پیام‌دهی) شخصیت زن که برای حکایات در باب زنان زیرک و خردمند مصداق پیدا کرد.

۴. معرفی جوامع الحکایات و لوامع الروایات

این کتاب و به اعتباری دایره‌المعارف، مجموعه‌ای ارزشمند و عظیم از حکایات و روایات ادبی و تاریخی متنوع به زبان پارسی، و به چهار بخش تقسیم شده و هر بخش نیز مشتمل بر بیست و پنج باب است. مطالب چهارگانه جوامع الحکایات، که از سبکی روان و ساده برخوردار است و از این حیث تضاد چشمگیر و روشنی با لباب‌الالباب دارد به شرح زیر است:

الف) در معرفت کردگار ب) در اخلاق حمیده ج) در اخلاق مذمومه د) در اقوال عباد و عجایب بحار و بلاد و طبایع حیوانات

نظر به اینکه عوفی مطالب و مضمونهای این کتاب را از ماخذی به دست آورده که پیشینه آنها از میان رفته است، می‌توان از لحاظ ادبی و تاریخی اهمیت افزون و ارزش بسیاری برای این اثر قایل شد. در واقع، به همین دلیل بوده است که این کتاب در روزگاران بعدی از سوی شمار زیادی از نام‌آوران عرصه فرهنگ و ادب همچون منہاج سراج جوزجانی، نویسنده کتاب طبقات ناصری، زکریا بن محمود قزوینی، نگارنده کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد و حمدالله مستوفی قزوینی، مؤلف کتابهای تاریخ گزیده و نزهت‌القلوب، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

در جزء دوم از قسم سوم کتاب، چهار باب به حکایاتی درباره زنان اختصاص دارد که هر یک موضوع خاصی را محور خود قرار داده که عبارت است از:

- ۱) در ذکر زنان زیرک و خردمند و لطایف اقوال ایشان
- ۲) در ذکر زنان پارسای نیکوسیرت
- ۳) در ذکر زنان ناپارسا و ناحفاظ
- ۴) در مکرهای زنان و حکایت کیدهای ایشان

حکایتهای این کتاب در وهله اول همچون رازی جلوه‌گر می‌شود؛ در آنها چیزهایی گفته و انجام می‌شود که ما انتظارش را نداریم و انگیزه‌هایی در پس پشت این رفتارها هست که قادر به درک آنها نیستیم و به تدریج در روند آن متوجه می‌شویم که به دنیا با چشمانی متفاوت از ما می‌نگریسته‌اند. این اثر از این رو دایره‌المعارف نامیده شده که حکایات آن به گونه‌ای شگفت‌گوناگون است؛ از بنمایه‌های غنایی گرفته تا عرفانی و اخلاقی و اجتماعی که در قالبهای گوناگون انتقادی و گاه هجوآمیز و طنزگونه آمده‌است؛

با این حال اثری نیست که بکلی طنز و انتقاد باشد.

در این مقاله تنها به بررسی و تحلیل حکایت‌های دو باب اول، یعنی حکایات در باب زنان زیرک و خردمند و زنان پارسای نیکوسیرت، پرداخته شده است تا موازین و ویژگی‌های خردورزی و پارسایی در زنان آن دوران دریافت شود. بحث دربارهٔ دو باب دیگر مجال دیگری می‌طلبد و در این مقال نمی‌گنجد.

۵. تحلیل ادبی حکایات

ادب پژوهان، حکایات کهن ایرانی را نوع ادبی خاصی با همین نام دانسته، و ویژگی‌هایی برای آن برشمرده‌اند؛ از جمله اینکه این حکایات قطعاً فاقد ویژگی‌های رئالیستی است. بیان این مسئله نه با هدف نقض عقاید این منتقدان است بلکه بدین منظور است که با بررسی موشکافانه‌تر این حکایات، بتوان شناخت دقیق‌تری از آنها به دست داد و از جنبه‌های کاربردی‌شان در زمینه‌های گوناگون پژوهشی سود جست. به رغم نظر برخی منتقدان، نشانه‌هایی از واقعیت‌گرایی در غالب داستانهای جوامع الحکایات هست که به آنها ارزش جامعه‌شناختی و فرهنگی می‌بخشد. افزون بر این، تأکید بر شخصیت به جای کنش و نیز نزدیکی زبان این حکایات به شعر تا حدی بازتاب مدرنیسم در آنهاست. همچنین گرایش به هجو، نمود گفتمانی، و بینامتنیت نیز به جنبه‌های پست مدرنیستی اثر اشاره دارد. در مجموع با نوع خاصی از حکایات روبه‌رو هستیم که ابعاد گوناگون تحلیلی را برمی‌تابد که در اینجا به برخی از آنها پرداخته می‌شود:

۱-۵ ویژگی‌های رئالیستی

۱-۱-۵ ذکر زمان: برخلاف حکایات غیررئالیستی کهن، که روایت آنها با عباراتی کلیشه‌ای و بدون زمان، مانند «در روزگار قدیم ملکی بود...» و از این دست آغاز می‌شده است، حوادث بسیاری از داستانها در زمان خاصی رخ داده و دقیقاً ذکر شده است؛ «آورده‌اند که چون امیراسماعیل سامانی کار ملک و دولت را سامانی داد...» یا «آورده‌اند که در عهد امام ابوحنیفه (رض)...». چنین آغازهای زمانمندی ذهن خواننده را در خلأ رها نمی‌کند بلکه به او امکان می‌دهد تا رخداد‌های عینی را با واقعیت‌های همان دورهٔ تاریخی بسنجد.

۱-۲-۵ ذکر مکان: تعیین محل رویدادها یکی دیگر از جنبه‌های واقع‌نمای این حکایات

است به گونه‌ای که حتی برخی از آنها از متون معتبر تاریخی اقتباس و روایت شده است: «در تاریخ خراسان مسطور است: چون نوبت امارت خراسان از رافع هرثمه به امیر ابوشجاع احمدبن ...» یا «آورده‌اند در آن وقت که فضل معاذ امیر نیشابور بود و امارت جمله خراسان او را بود، قحطی عظیم بی حد افتاد...». همان‌طور که مشهود است، مکان در این روایت عنصری کارکردی است.

۳-۱-۵ شخصیت‌های متفرد: بسیاری از شخصیتها در حکایات افرادی معین و شناخته هستند و از این رو، ویژگیهای منحصر به فرد دارند که مانع گرایش داستان به تپه‌های مطلق سیاه یا سفید می‌شود. این شناسندگی به شخصیت عمق روانی می‌بخشد و او را از ایستایی به پویایی و تحول سوق می‌دهد: «ابوعبدالله حکایت کرد که روزی به خدمت امیرالمؤمنین مأمون بودیم و ...» یا «آورده‌اند که عیسی (ع) روزی بر ...» یا «آورده‌اند که دیمقرو دس حکیم را پسری کشته شد...».

۴-۱-۵ شخصیت‌های طبقه متوسط و پایین: وجود شخصیت‌های فرودست چون خادمان و کنیزان و اهالی حرفه و اصناف در کنار اشراف و ملوک و وزیران موجب تنش‌های طبقاتی و تصویرگر دنیایی واقعی از محتوا و رنجهای رفاه و آسایش است؛ نه دنیایی خیالین و فارغ از هرگونه کشمکش و درگیری طبیعی در روابط گوناگون میان افراد؛ بدین ترتیب، وجه تأثیر و جهت‌مندی رویدادها و تعاملات انسانی در شکل‌گیری باورها و تغییر رفتارهای شخصیتها قوت بیشتری می‌یابد.

۵-۱-۵ ساختار تک‌خطی زمان: زمانمندی در این روایات از الگوی تقویمی زمان پیروی می‌کند که از ویژگیهای برجسته داستانهای رئالیستی است؛ یعنی زمان همواره در مسیری مشخص و واحد رو به جلو دارد و از بازگشتهای گاه و بیگاه به گذشته یا انفصال و توازی رویدادهای متعدد خبری نیست؛ چراکه عینیت‌مندی از یک سو و ساختار برشی آن از سوی دیگر مانع هرگونه دخالت فردی و پیش و پس‌روی لجام‌گسیخته در آن می‌شود.

۶-۱-۵ راوی سوم شخص ناظر (بیرونی): راوی در حکایات غالباً حکم گزارشگر و توصیف‌کننده رویداد را دارد. در داستانهای واقعگرا هیچ‌گاه راوی به ذهن شخصیتها وارد نمی‌شود و جزئیات افکار آنها را در روایت خود نمی‌کاود و تنها واقعیت‌های عینی و

مشهود را بیان می‌کند بدون هیچ گونه قضاوت یا کم و کاست. واقعیت در همین لایه‌های عینی برای همگان قابل دسترس است و از این طریق خواننده می‌تواند به فراخوانش ذهنی لایه‌های ناآشکار آن دست یابد. در اینجا راوی گاه بی‌واسطه داستان را از زبان خود حکایت می‌کند یا به‌واسطه راوی اول شخص یا سوم شخص دیگر یا صدای شخصیتها را تابعی از صدای خود می‌کند و گونه‌های تلفیقی می‌آفریند؛ «اصمعی گوید: روزی در بازار بغداد می‌رفتم...».

۷-۱-۵ رویدادهای طبیعی و غیرتصادفی: از آنجا که این حکایات باز نمود لحظه‌ای از زندگی واقعی شخصیتها است، از موجودات خیالی و غیرواقعی یا حوادث بدون دلیل و تصادفی خالی است که بر سیر داستان تأثیرگذار باشد و همان‌طور که آمد، شخصیتها و رخدادها تا حد زیادی نه تنها واقعی هستند بلکه صبغه تاریخی و مستند و شناخته‌شده دارند.

۸-۱-۵ پیرنگ موجه: رویدادها از منطق علت و معلولی پیروی می‌کند و بیشتر حکایات مبتنی بر هرم فرایتاگ^۱، منتقد آلمانی سده ۱۹، دارای ساختار سه‌بخشی آغاز-اوج-پایان است؛ اما این حکایتها ویژگیهای منحصر به فردی از این حیث دارد: بررسی فرم و شکل حکایات به روش مردم شناس روس، ولادیمیر پراپ^۲ (۱۹۷۰-۱۸۹۵) نشان می‌دهد که به دلیل کوتاهی حکایات در مقایسه با داستانهای عامیانه مورد تحقیق او، توالیها محدودتر و ثابت است اما کنشها و معناها در آنها به اندازه زندگی افراد بشر متفاوت است. تنوع بیش از حد و فراوانی کنشهایی که می‌تواند در درون خویشکاری واحد قرار گیرد ویژگی ممتاز این حکایات است و از این رو جنبه برجسته در مناسبات جانشینی است نه همنشینی (رک. پراپ، ۱۳۷۵: ۴۵)؛ به بیانی، این حکایتها آموزه‌هایی در قالب داستان است که عنصر اصلی آنها گفته و مکالمه است؛ حتی در بسیاری از موارد که کنشی باید صورت گیرد، مکالمه جانشین آن می‌شود و گفتار کارکرد کنشی می‌یابد. از این رو، شاید بهتر باشد که نظر کلود برمون^۳ (م. ۱۹۲۹) را در مورد ساختار نهایی روایات بپذیریم که تقسیم‌بندی پراپ را مکانیکی خوانده و به جای کنشها بر شخصیتها تأکید کرده است (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۷۰). دو گونه شخصیت فاعلی (انجام‌دهنده کنش) و مفعولی (مقصد کنش) که بویژه در حکایات مورد تحلیل در این جستار بارز است و هر روایت تبدیل مفعول به فاعل و بازگشت او به حالت مفعولی است: چنانکه در حکایت

زن پیاده (عوفی، ۱۳۸۵: ۶۶۰)، زن در ابتدا مفعولی است که کنش سؤال امیرالمؤمنین مهدی متوجه اوست؛ سپس با پاسخ به سؤال، وی به فاعلی تبدیل می‌شود که کنشش متوجه امیرالمؤمنین مهدی است و باز با انعام و اکرام وی به مفعول کنش لطف و کرم تبدیل می‌شود:

امیرالمؤمنین سؤال می‌کند (فاعل) ← زن پیاده مورد سؤال قرار می‌گیرد (مفعول) ← زن پیاده پاسخ می‌دهد (فاعل) ← امیرالمؤمنین قانع می‌شود (مفعول) ← امیرالمؤمنین اکرام می‌کند (فاعل) ← زن پیاده مورد اکرام قرار می‌گیرد (مفعول)

این قاعده ساده همان ساختار دلالت متن ادبی در دیدگاه آلزیر گرماس^۴ (۱۹۱۷ - ۱۹۹۲) است؛ وی داستان را تبدیل الف به ب می‌داند و آن را در حکم سخنی بسته معرفی می‌کند که معنای آن از هریک از جمله‌ها به دست نمی‌آید بلکه مطابق با فرضیه گشتالت، معنای جمله‌ها از معنای کلی متن به دست می‌آید (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۶۵). در این حکایتها آنچه متن ادبی را تحت سیطره دارد، دیدگاه‌ها و نگرش افراد است که ارزشها و معناهای متفاوت به کنشها می‌بخشد و چه بسا آن را دگرگون می‌کند؛ مثلاً گاهی مرگ را نوعی تولد یا بالعکس زندگی را مرگ تدریجی می‌نمایاند.

۱۷



۹-۱-۵ زبان شفاف و ارجاعی: واقعگرایی مستلزم زبانی صریح و دور از ابهام و کنایات پیچیده است، همچنین کاربرد انواع مجاز و آرایه‌های کلامی مخل کارکرد ارجاعی متن و دلالت بلافصل آن بر دنیای بیرون است (پابنده، ۱۳۹۱: ۷۳)؛ اما نثر عوفی و متون برگزیده او به واقعیت وفادار است. هرچند تعلق حکایت‌های اثر به دوره‌های مختلف نثر پارسی تا حدودی از یکدستی آن کاسته است، گزینش حکایات بر اساس محتوا و مضمون و دسته‌بندی آنها از حیث شمول آموزه‌های فرهنگی و اجتماعی خاص تا حدودی بیانگر معیار برتری معنا بر لفظ در این مجموعه است. مجال اندک و فشرده‌گی ساختار آنها نیز راه را بر درازگوییها و خروج از قواعد رسایی و شیوایی متن می‌بندد؛ با وجود این، حتی در برخی موارد اندک استفاده از ویژگیهای بیانی و بدیعی در این حکایات هیچ‌گاه بر سادگی و زودبایی نثر آن غالب نشده است. البته بسیاری از آنها که به دوره‌های پیشتر مربوط است، طبعاً این سادگی و وضوح را اوامدار سبک زمانه خود است اما در کل، غرض از جمع‌آوری و بیان آنها انتقال معنا و رواج فرهنگ درست انسانی بوده است نه صرفاً ارائه نمونه‌های نثر؛ چنانکه در حکایت ناطقی از زبان

کنیزک می‌خوانیم: «سهل است، اگر این کس اهل است، چنان سازم که دل تو از این غم پردازم...» (عوفی، ۱۳۸۵: ۶۵۵). در این سخن موجز و مسجع، برتری با معناست و الفاظ در کمترین تعداد و بیشترین رسایی و قوت انسجام بیان شده است.

۲-۵ جنبه‌هایی از مدرنیسم

۱-۲-۵ تأکید بر شخصیت: دو عامل محوریت موضوع، که در این حکایات عامل شناسندگی و دسته‌بندی آنها قرار گرفته است و تقدم معنا بر ساختار، نشان‌دهنده غلبه بیان حالات و احساس و رفتار افراد و اهمیت آن در اصالت و رسالت حکایت است. البته این ویژگی مرهون سرشت عمقی آن است که واقعیت‌های فراوانی را در درون کنش‌های مشهود پنهان کرده است. از این رو، خواننده در دریافت و فهم آن نقش فاعلی و مؤثر ایفا می‌کند در عین اینکه جنبه واقع‌گرایی چندان تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد.

۲-۲-۵ شعرگونگی: در چنین حکایت‌های موجزی که امکان استفاده از فنون و روش‌های پیچیده و بنیادین در داستان‌های بلند و رمان چون روایتگری، نقل تک‌گویی، روایت تک‌گویی و غیره وجود ندارد که زندگی درونی شخصیتها را نشان می‌دهد، صرفاً از طریق زبان داستان امکان می‌پذیرد و مبتنی بر فنون سبک‌شناختی است؛ یعنی گونه‌ای از ایجاز شاعرانه که در اعماق ژرف آن عوالم ذهنی و روانی جریان دارد و به بیان میریام آلوت^۵ از مهمترین ویژگی‌های حکایتها زبان فخیم و رفیع آنهاست (آلوت، ۱۳۶۸: ۴۸). این زبان فخیم از سادگی به پیچیدگی تمایل نیافته بلکه از بی‌مایگی عریان به غنا و رسایی گراییده است.

۳-۵ ابعادی پست‌مدرنیستی

۱-۳-۵ بینامتنیت: خلاقیت ویژه‌ای در ساختارهای بینامتنی حکایات وجود دارد؛ به گونه‌ای که نه تنها بر انداموارگی و کلیت متن خدشه‌ای وارد نمی‌سازد بلکه وجه ادراکی آن را تقویت می‌کند. استفاده از انواع ادبی گوناگون - همچون آیات، احادیث، اشعار عربی و فارسی، امثال، تمثیل و داستان ... - غالباً در نقطه عطف داستان یا تبیین آن است که کارکرد اقناعی و تأثیرگذاری بر سوژه و مخاطب را افزایش می‌دهد و هوشمندانه آن را مستند می‌سازد؛ همچنین نقش عاملی خواننده را در دریافت معنا برجسته و مهمتر می‌کند؛ بدین ترتیب، سیالیت معانی را در پیوند تکه‌هایی از متنهای گوناگون در قالب گفتمان برقرار می‌سازد. هریک از این گفتمانها خود به دلیل کلیت و

استقلال و فشرده‌گی می‌تواند محمل معناهای فراوان باشد و با گسستی ناگهانی ذهن را از فضای داستان رها کند و ساحتهای متفاوت را به روش قیاس یا تطبیق با هم درآمیزد. آوردن قطعات به وجه قیاس و تشبیه در متن آثار یکی از شیوه‌های رایج اقتناع در آن دوران بوده که گویای لایه ایدئولوژیک خردگرایی در سبک است و زبان قاطع، روشن و صریح و بری از ابهام نیز مؤید آن است (رک. فتوحی، ۱۳۶۱: ۳۹۰).

۲-۳-۵ هجوپردازی: این فن ادبی در داستانهای پست‌مدرن به مثابه ابزار انتقاد وضعیت موجود و بیشتر به روش آبرونی - معنایی مغایر با ظاهر که در ادب فارسی تعاریف گوناگون یافته است - استفاده می‌شود. جلوه‌های متعدد طنز، که هجو از بارزترین آنان است در جوامع الحکایات فراوان است؛ چراکه بر مدار انتقاد اجتماعی می‌گردد. این ویژگی در حکایات در باب زنان پررنگتر است و از واقعیات ژرف درون اجتماع نشئت می‌گیرد؛ چراکه ماهیت طنز بازگویی واقعیات به زبان هنری است که در ادبیات فارسی این گونه ادبی چندان مجال ظهور نیافته است و باید همین اندک آثار به‌جامانده را ارج نهاد. از یک سو، پیام این حکایت‌های طنزآمیز و غالباً متمایل به هجو به زمان وابسته نیست و از این رو بازتاب همه اعصار است. از سوی دیگر، صراحتی که در آنها و بویژه در نوع طنز وجود دارد، دلیل کافی برای اصالت آنها است. طنز بدقت، نقاط حساس و تعیین‌کننده را نشانه می‌گیرد و با منطقی خلاف منطق معمول وارد نظامها می‌شود تا واقعیتی را بیان، و یا فهم تازه‌ای ایجاد کند؛ به عبارتی از قواعد امنیتی آن نظامها بر ضد خودشان استفاده می‌کند؛ مثلاً قاعده نظام اخلاقی این است که طرح مسائل جنسی و ذکر زندگی جنسی افراد در سطح رسمی ممنوع است. پس طنز آن را به صورتی عمومی مطرح می‌کند (تجبر، ۱۳۹۰: ۱۴۷). از این رو، این نوع ادبی در دریافت لایه‌های تودرتوی فرهنگها و آداب و سنتها مناسبتر می‌نماید. حکایت مرد علوی و اعرابی که در ادامه تحلیل می‌شود از این نمونه است.

۶. وجوه گفتمانی

این حکایتها را به دلیل شاخصهایی که بر شمردیم و در ادامه نیز به تحلیل آنها خواهیم پرداخت، چه برساخته امر اجتماعی بدانیم چه برسازنده آن، ناگزیر از پذیرش تعریف گفتمان برای آنهایم؛ چراکه گفتمان بجز پراکتیس اجتماعی، نخست شیوه‌ای خاص

برای سخن گفتن درباره جهان و فهم آن (یا یکی از وجوه آن) تعریف شده است (یورگنسن، ترجمه هادی جلیلی، ۱۳۸۹: ۱۸). نوع خاص روایت و تعامل شخصیتها و کنشها و نیز زبان متن و ارتباطی که با دنیای بیرونی و مخاطبان برقرار می‌سازد، نشاندهنده شاخصهای گفتمانی است که در زیر به برخی از ابعاد تحلیلی آنها اشاره می‌شود:

۶-۱ **حیث شناختی:** از آنجا که این حکایت‌های گفتمانی تکوین یافته است، تعامل میان دوطرف (گفته‌پرداز و گفته‌یاب) چه در درون متن و چه در ارتباط با بیرون بخوبی نمودار است. فرایندی زبانی که حضوری پویا و جهتدار را در قالب تعامل گفتمانی لحظه به لحظه متجلی می‌سازد و هدفش نه تنها ایجاد شناخت در مخاطب است بلکه باور او را شکل می‌دهد و یا دگرگون و به عبارتی او را متقاعد می‌کند (رک. شعیری، ۱۳۹۲). حکایت یا داستانهای کوتاهی از این دست، که چون خرق عادت و رهایی از تکرار و روزمرگی و سربرآوردن سرزمینی عجیب از اعماق اقیانوس و بارقه‌ای در تاریکی رخ می‌نماید، اندیشه را نه در تسلسل واژگان در زنجیره خطی زمان برمی‌انگیزد بلکه آن را در لایه‌های تودرتو و فضا‌های پنهان و ناگشوده و عینیت‌نیافته زبان به معنای واقعی آن هدایت می‌کند؛ بدین ترتیب، این حکایتها سیر مطالعات ذهنیت‌گرا را در عرصه ادبیات هموار می‌کند و مبنایی ارزشمدار دارد که ساختاری بسته و منجمد نیست بلکه با استفاده از عنصر حسی-ادراکی قوی و انعطاف و پویایی و تعامل به دنبال ایجاد معنا‌های غیرمنتظر و نوبه‌نو است.

۶-۲ **حیث عاطفی:** بُعد عاطفی را باید در قالب نظام و فرایندی پیچیده و مبتنی بر منطق دقیق و منسجم

خاص خود و با روشها و ابزار مناسب مطالعه کرد؛ یعنی به جای صرفاً پرداختن به ویژگیهای روحی-روانی شخصیتها یا واژگان عاطفی، جریان و روند عاطفی را از مبدأ (شکل‌گیری) تا مقصد (تولید معنا) بررسی کرد. درواقع، بعد عاطفی با بعد شناختی در مواردی امکان همسویی دارد: «... گفت ای ضعیفه از کجایی؟ گفت: از قبیله طی. پرسید: چگونه است که از قبیله شما مثل حاتم دیگری نمی‌آید؟ گفت: امیرالمؤمنین در دولت باقی باد. چگونه است که از مادر ایام مثل امیرالمؤمنین هرگز نمی‌زاید؟ امیرالمؤمنین آن جواب بیسندید و در حق او انعام و اکرام بسیار ارزانی داشت.» (عوفی، ۱۳۸۵: ۶۵۶). اما آنچه بدان تمایز می‌بخشد، تقابل آن با کنشهای داستانی است. کنشمندی

حاکمی از برنامه‌ای روایی و طرحی از پیش ریخته شده برای رسیدن از مبدأ خاص به مقصدی معین و مورد انتظار است؛ اما عاطفه در گفتمان، حضوری جریانی و نوبه‌نو دارد و شوشی است. از این رو در درون ظاهر وقایع و رویدادها و الفاظ و قالبهای زبانی ناپیوسته، سیلان و جریان پیوسته و ممتد عاطفی در گذر است.

۳-۶ حیث زیبایی‌شناختی: امر زیبا از آغاز سرگذشت خود همیشه حاوی عناصر وصفی و ارزشگذارانه بوده و به رغم نظریات و تعاریف گوناگون، غالباً رضامندی و تلذذ درباره زیبایی، گونه‌ای تلقی عاطفی را دربرداشته است. به هر روی، بسته به اینکه زیبایی، صوری انگاشته شود یا محتوایی مصداقها و تحلیلها و برداشتهای متفاوتی وجود دارد (ر.ک. فیلیپ. پی. واینر، ۱۳۸۵: ذیل نظریه‌های زیبایی‌شناسی). در زمینه حکایتها و قالب گفتمانی آنها امر زیبا را آنجا می‌توان یافت که همدستی صورت و محتوا و پیدایی زمینه فضایی تأثیرگذار بر جریانات احساسی و شناختی و در نتیجه، گسست از روند عادی شده و تکراری پیشین، موجد حس انگیزش، خیزش و طغیان در سوژه و در نهایت آرامش زیبایی‌شناختی شود. چنین رویدادی در جوامع الحکایات قطعاً در نقطه عطف داستان مشهود است؛ یعنی همان‌جایی که دگرگونی عمقی و احساسی در شخصیت ایجاد می‌شود و حکایت از حالت روایت‌شدگی و توصیف عالم خارج و باورهای تثبیت شده به کنش‌مندی و شکست هنجارها و ادراک و احساس این شکست دست می‌یازد و چیزی تازه و شگفت رخ می‌نماید که خلأهای وضع فرسوده و خالی از معنای پیشین را پر، و از نو پیکربندی می‌کند.

۴-۶ حیث پدیدارشناختی: کلام اقناعی در این حکایتها، زبانی صوری و نمادین نیست و نه تنها عقلایی و منطقی است بلکه اغلب منشأ قدسی دارد و به سبب وجود نایش در خود پایداری و دوام می‌یابد؛ چراکه با آنچه می‌گوید تناسبی آشکار دارد. سخنی است که تصادفی و ناسره انتخاب و گفته نشده است تا صرفاً ادای هیجانانگیز درونی یا فعالیت‌های انسانی باشد. چنین سخنی را نباید تنها به مثابه میراث گذشتگان دور انگاشت و به آن نگریست، بلکه در همه حال حاضر است و در پیوندی عمیق با اندیشه، مخاطب را به کشف و شهود رهنمون می‌شود. این همان ویژگی فراخوانی زبان است که بدان واسطه خود را می‌نمایاند (ر.ک. هایدگر، ۱۳۸۹: ۷۵ تا ۸۰). برخی دیگر همچون فوکو و استاینرکوال نیز قائل به مرکززدایی از سوژه و خلق آنها در فرایند گفتمان

هستند. به بیان فوکو، گفتمانها دارای قدرتی مولد است که پدیده‌ها، لذت و ذهنیت را ایجاد می‌کند (see: Foucault, 1980: 119). استاینرکوال نیز معتقد است: «خود دیگر از زبان برای بیان خویشتن استفاده نمی‌کند؛ بلکه زبان است که از طریق شخص سخن می‌گوید. فرد تحت نفوذ فرهنگ و زبان تغییر می‌کند» (kvale, 1992:36)؛ بدین ترتیب، سخن اقناعی که در این حکایتها غالباً در جایگاه نقطهٔ اوج واقع است، هنگامی خود را به مثابهٔ چیزی حاضر در آگاهی فرد ارائه می‌کند که تحت تأثیر دو عامل قرار گیرد: ۱- زبانی ناب که آن را سخن می‌گوید و نه صرفاً بیان می‌کند. ۲- زیستمان یا وضعیت بودن-در-آنجا که به آن حضور در لحظه معنا می‌دهد؛ یعنی خود زبان چنان حضور و غیاب را در یک جا جمع می‌کند که تمایز میان آنها را در یگانگی بازمی‌گشاید و به هم پیوند می‌دهد و بدین ترتیب، خواننده در غیاب آنچه در داستان می‌گذرد در آن حاضر، و با داستان یگانه است: «... آن زن بر فور گفت: جزاء بما کأنوا یعملون. مرد گفت: راست گفتمی این نعمتهای بهشتی جزای آنهاست که بخورند نه از برای آنها که بخورند» (عوفی، ۱۳۸۵: ۶۵۵). مبنای شکل‌گیری آگاهی در مفاهیم بیشماری است که در قالب کلمه در ذهن پدیدار شده و زبان و سخن، بنیادترین عامل در به وجود آمدن اثر ادبی است؛ پس اثر ادبی از جهانی که در آن واقع است، مستقل و منفک نیست؛ زیرا زبان محصولی اجتماعی است. به نظر سیدنی نیز اثر ادبی به تقلید زندگی نمی‌پردازد بلکه خود زنده و جاندار است (نقل از اولسن، ۱۳۸۳: ص ۲۴۷-۲۴۴). صورت آشکار زبانی این حکایتها خلأهایی را در جای خود می‌نهد تا امکان درون شد خواننده را به عنوان یکی از عوامل معنی‌یاب فراهم آورد؛ به جای اینکه آن را ببندد یا بیش از حد درنگ و دیرش ایجاد کند.

۷. ابعاد تحلیلی روانشناسی اجتماعی

روانشناسی اجتماعی مطالعهٔ نگرشها، انگیزه‌ها و رفتارهای تأثیرگذار یا تأثیرپذیر فرد در گروه‌های اجتماعی (Webster, 2014) یا به تعریفی دیگر، مطالعهٔ علمی رفتار افراد در زمینهٔ اجتماعی یا فرهنگی افراد است (Encyclopedia Britannica, 1911). این علم از حداقل دو علم جدا یعنی روانشناسی و جامعه‌شناسی و نظریه‌ها و چهارچوبهای هر یک از آنها تشکیل شده است. درک تفاوت بین روانشناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی اهمیت زیادی دارد. با وجودی که همانندیهای زیادی بین این دو هست، اما جامعه‌شناسی،

رفتار اجتماعی و تأثیرات آن را در سطحی گسترده‌تر در نظر می‌گیرد. همچنین، روانشناسی اجتماعی را نباید با «خردمندی قومی» و نیز روانشناسی شخصیت اشتباه گرفت؛ زیرا خردمندی قومی بر مشاهدات داستانه‌گونه و تعبیرات ذهنی تکیه دارد. در اینجا بهتر دیده شد که به جای شرح تجریدی موارد به معرفی آنها در ضمن تحلیل چند داستان پرداخته شود تا جنبه کارکردی آن نمود بیشتری یابد. از میان عوامل تحلیل روانشناختی اجتماعی، که در روش پژوهش بدانها اشاره شد، دو عامل مناسب دیده شد که در مورد این حکایتها تحلیل شود: یکی تحلیل مراحل منظم شناختی رفتار بین زن و مرد با تأکید بر خشونت مرد و مهربانی زن که برای حکایتهای در باره زنان پارسا انجام می‌شود و دیگر تحلیل توانایی اقناعی شخصیت زن که برای حکایتهای در باب زنان خردمند مصداق پیدا می‌کند. (۳)

۷-۱ تحلیل دو حکایت درباره زنان پارسا و نیکوسیرت

این ویژگی همگانی است که افراد همواره به آن دسته رفتاری که مطلوبیت اجتماعی کمتری دارد توجه بیشتری می‌کنند تا دسته‌ای دیگر که مطلوب است؛ یعنی در مقام قضاوت درباره ویژگیهای شخصیتی همواره بر اساس رفتاری دآوری می‌کنیم که چندان رایج نیست؛ نه بر اساس رفتار معمولی و بهنجار که به رفتار دیگران شبیه‌تر است. از این رو در حکایتهایی که در پی می‌آید، پارسایی از لحاظ میزان مطلوبیت اجتماعی سنجیده می‌شود.

۷-۱-۱ تحلیل حکایت اعرابی (با تأکید بر مراحل منظم شناختی خشونت مرد)

خلاصه حکایت این است که اعرابی‌ای زشت‌روی، زنی صاحب‌جمال داشت و پیوسته او را می‌زد. یکی پرسید: ای اعرابی، رویی بدین زشتی که تو داری و زنی بدین خوبی که یافته‌ای چرا شکر نمی‌کنی و او را می‌زنی؟ زن آواز می‌دهد که: «ای خواجه سرّ این معنی چیز دیگری است. او کردار نیکو کرده است که مرا یافته است و من گناهی کرده بودم که به دست وی گرفتار شدم؛ هر که به قسمت آفریدگار راضی باشد از هیچ سختی نرنجد» (عوفی، ۱۳۸۵: ۶۶۹).

بنابر نظریه جونز و دیویس^۶، رفتار دیگران از ویژگیهای شخصیتی پایدار آنها حکایت دارد؛ یعنی ما احتمالاً به استنباطهای متناظر درباره رفتار افراد می‌رسیم؛ البته در صورتی که: (۱) رفتار مورد نظر آزادانه انتخاب شده باشد. (۲) با اثرهای نامتعارف و

شاخصی همراه باشد. ۳) به لحاظ اجتماعی کمتر مطلوب باشد (Gilbert, 1998)؛ برای مثال: در حکایت اعرابی زشت‌روی، که زنی زیبا و صاحب‌جمال داشت، رفتار مطلوب و همسان آن است که اعرابی همسر زیبای خویش را دوست بدارد و با او به نرمی و ملاحظت رفتار کند؛ اما رفتار بد و خشونت‌آمیز آن اعرابی، نامطلوب و برای بیننده، صحنه‌ای سؤال‌برانگیز است.

الف) ابعاد شناختی رفتار اعرابی در تحلیل اجتماعی-روانی

در اینجا با استفاده از نظریه اسناد هارولد کلی^۷ به بررسی علت‌های درونی و بیرونی رفتار و میزان همسانی و تمایز آن با رفتار اجتماعی پرداخته و سه عامل شناختی همسانی، همخوانی و تمایز (Kelley and Michel, ۱۹۸۰, ۳۱, ۴۵۷-۵۰۱) در این باره بررسی می‌شود:

- آیا خشونت اعرابی از گونه رفتارهایی است که دیگر افراد جامعه او نیز انجام می‌دهند؟ (همخوانی اجتماعی دارد)

- آیا او در محیط‌های دیگر و با افراد دیگر نیز چنین رفتاری دارد؟ (با علتی درونی و همسان است)

- آیا در بعضی موقعیت‌های خاص این رفتار از او سر می‌زند؟ (علتی بیرونی و متمایز دارد)

اگر عوامل شناختی ذکر شده، میزان بسیاری از همخوانی، همسانی، و تمایز را در رفتار او نشان دهد، نتیجه این است که در جامعه اعراب این‌گونه رفتار با زنان شکلی پذیرفته و عام است. اما اگر برای مثال همخوانی و تمایز کم اما همسانی زیاد باشد، رفتار بد او ناشی از ویژگی درونی و فردی او خواهد بود.

البته ناگفته نماند که در تحلیل رفتارهای اجتماعی برخی منابع خطاهای بنیادی دخیل است مانند سوگیری یعنی همان علل بیرونی بالقوه که جونز (Jones, ۱۹۷۹: ۳۹۸) مطرح می‌کند. در داستان اعرابی نیز سوگیری این‌گونه ظاهر می‌شود که بخواهیم رفتار پرخاشگرانه را به خطایی احتمالی نسبت دهیم که از زن در تعامل با مرد سر می‌زده است که در این حکایت نمی‌تواند وجه چندانی داشته باشد.

ب) کاربرد تحلیل شناختی رفتار

با توجه به مضمون روایت می‌توان گفت رفتار بد و خشن همسر در این داستان به احتمال قوی نشانه‌دهنده همخوانی اجتماعی یا به عبارتی رفتاری رایج در میان افراد نیست؛ اما معلوم نیست که با علتی درونی و همسان است - یعنی او ذاتاً فردی خشن و بداخلاق است و غالباً در موقعیت‌های دیگر نیز رفتاری تند دارد - یا با علتی بیرونی و متمایز است - یعنی تنها با همسر خود و در موقعیت‌های خاص.

به هر حال، چه این تحقیر به دلیل گناهی باشد که زن مرتکب شده و به‌زعم خود وی همسری با اعرابی عقوبت آن بوده است (علتی بیرونی و متمایز)، چه به دلیل انتخاب واکنش سکوت در برابر رفتار همواره بد وی (علتی درونی و همسان) یا هر عامل روانشناختی دیگر مثل کم‌هوشی، ناهنجاریهای کروموزومی، یا نابسامانی عصبی مغزی یا ناکامی که بنا بر فرضیه خشونت-ناکامی یکی از علت‌های آن است^{۲۵}، زن اعرابی نیز در ایجاد و تداوم رفتار نامطلوب همسرش سهیم است؛ چون این زن است که به رغم آزرده‌گی و نارضایتی، صبوری در پیش گرفته و در برابر این وضعیت سکوت کرده و در برابر همسر خشن و تندخوی خود مهربان و باگذشت و فرمانبردار بوده است.

گنجاندن این حکایت در باب زنان پارسا و نیکوسیرت با اینکه انتقادی طنزآمیز از خشونت علیه زن است، بر این نکته تلخ پا می‌فشارد که ملاک پارسایی زنان، مهربانی با همسر و اطاعت از او بوده است؛ با هر وضعیتی و هر پاسخی و واکنش احتمالی که از جانب مرد در پی بیاورد. از این دیدگاه، نگرش کلی بر پایه سازواری زن با مرد استوار است و تلختر اینکه زن به هر روی برای اینکه خود را در رفتارش بدین شیوه مجاب و قانع سازد و بتواند آن را با تمام سختی در پیش بگیرد، نیازمند دلیلی منطقی بود و آن دلیل چیزی نبود جز اینکه به گناهکاری خود و نیکوکاری همسرش یقین و باور داشته باشد و تن دادن به خشونت را عقوبت برای خویش و حسنات و جمال و مهرورزی خود را پاداش برای مرد بیندارد. این چنین طرز تفکری که هیچ اساس شرعی و منطقی ندارد و حکم دین هم جز این نیست که زن پارسا قرین و همنشین مرد پارسا خواهد بود و ازدواج به هیچ روی کیفر اعمال کسی تعریف نمی‌شود، تنها از یک ذهنیت منفعل و ناخودباور و تفکر قالبی مبنی بر حقانیت قهری مرد پدید می‌آید؛ نگاهی جنسیتی که در طول اعصار تداوم یافته و هنوز در دنیای مدرن کنونی نیز تا حدودی صبغه‌هایی از آن در برخی جوامع مشهود است و به روح جهان تعلق یافته است.

۷-۱-۲ تحلیل حکایت زنی خداشناس که با وجود تنفر فراوان از شوهر خود او را چون

جان محافظت می‌کرد (با تأکید بر مراحل منظم شناختی مهربانی زن)

همین نگرش مردباور نهفته در حکایت پیشین در حکایتی دیگر با مضمونی مشابه بیان شده است. در این حکایت به گونه‌ای خنده‌آور ولی واقعی، مردی از رفتار پرمهر و دوستی همسرش با وی در شگفت است و می‌خواهد دلیل آن را بداند. با وجود بی‌میلی زن به چنین سؤالی از او می‌پرسد: «ای زن تو در جهان هیچ‌کس از من دوست‌تر داری؟» و زن می‌گوید: «بدان که هیچ‌کس را در روی زمین دشمن‌تر ندارم چنانکه تو را و دیدار تو به نزدیک من چنان است که مرد عاصی دیدار ملک‌الموت بیند.» مرد با شنیدن این پاسخ زن متعجب شده می‌پرسد: «پس اگر چنین است چندین خدمت و لطف و مراعات چرا تقدیم می‌نمایی؟» زن هم می‌گوید: «زیرا که بندی دیدم بسته بر لوح محفوظ و بند خدای را جز خدای عزوجل کس نتواند گشاد؛ لاجرم به حکم او راضی شده‌ام» (عوفی، ۱۳۸۵: ۶۶۸).

الف) ابعاد شناختی رفتار زن در تحلیل اجتماعی-روانی

در این حکایت نیز ابتدا سه عامل شناختی همسانی، همخوانی و تمایز را در رفتار شخصیتها می‌سنجیم:

- آیا رفتار زن از گونه رفتارهایی است که دیگر افراد جامعه او نیز انجام می‌دهند؟ (همخوانی اجتماعی دارد)

- آیا او در محیطهای دیگر و با افراد دیگر نیز چنین رفتاری دارد؟ (با علتی درونی و همسان است)

- آیا در بعضی موقعیتهای خاص این رفتار از او سر می‌زند؟ (علتی بیرونی و متمایز دارد)

در این مورد نیز باید دید که آیا عوامل شناختی ذکرشده میزان زیادی از همخوانی، همسانی، و تمایز را در رفتار او نشان می‌دهد که در این صورت در جامعه اعراب بروز این گونه رفتار از زنان شکلی پذیرفته و عام است؛ اما اگر برای مثال همخوانی و تمایز کم اما همسانی بسیار باشد، رفتار او ناشی از ویژگی درونی و فردی او خواهد بود.

در این حکایت مشخص است که زن برای رفتار خود علتی درونی و همسان ندارد؛ پس او ذاتاً فردی منفعل و تسلیم‌شونده نیست و نمی‌توان رفتار او را ناشی از غلبه طبیعت اخلاقی او دانست. همچنین این طرز رفتار از گونه رفتارهایی نیست که دیگر زنان جامعه او نیز انجام می‌دهند (همخوانی اجتماعی ندارد) یا دست‌کم مردی با ویژگیهای شخصیت حکایت توقع چنین رفتاری را به طور طبیعی ندارد و همین امر تعجب وی را برانگیخته و او را به پرسش واداشته است؛ پس نتیجه این است که زن در موقعیت ویژه و با علتی بیرونی و متمایز به این رفتار متمایل شده است.

بنابر دسته‌بندی عوفی و گمان شخصیت زن داستان، پارسایی زن و نیکوسیرتی او در چگونگی رفتار و تعامل با همسرش ارزیابی می‌شود. زنی که به هر روی شوهرش را بپذیرد، حتی اگر هیچ علقه و حس واقعی درونی نسبت به او نداشته باشد، رفتاری دیگرگونه و ناهمسو با عاطفه و میل انسانی خود در پیش گیرد، زنی پارسا به شمار می‌رود؛ زیرا تسلیم حکم خداوند در لوح محفوظ شده است که نشاندهنده اعتقاد به جبر و سرنوشت حتمی در ازدواج است. کلام اقناعی در اینجا با آگاهی‌بخشی، ذهنیت مرد نسبت به مهربانی زن را شکل می‌دهد. مرد داستان این واقعیت را نمی‌پسندد و به جبر در ازدواج و سرنوشت حتمی اعتقادی ندارد. او عشق حقیقی و راستین زن را ترجیح می‌دهد و از این رو بی‌درنگ زن را به‌رغم رفتار مهرآمیزش طلاق می‌دهد.

ب) کاربرد تحلیل شناختی رفتار

بنابر مضمون حکایت، زن به سرنوشت خویش محکوم است؛ چراکه در لوح محفوظ آمده است، اما مرد اختیار دارد که انتخاب کند و تقدیری حتمی برای او در کار نیست. پرواضح است که ساختار اجتماعی آن زمان، نشان از سوسیالیست سنتی و نابرابری جنسی دارد (رک: نراقی، ۱۳۹۰: ۲۶۵). نبود چنین حقی برای زن هنگام ازدواج مشخص است؛ یعنی زن به‌رغم تنفر به ازدواج تن داده که البته این امر هیچ نتیجه خوبی را عاید مرد نکرده است. بازتاب این امر در دنیای کنونی نیز مشهود است و حتی نویسندگان کتابهای درسی تاحدی آگاهانه در تکوین هویت جنسیتی دختر و پسر به اصل خویش بازگشته، به کمرنگ کردن هویت جنسیتی ناپروورده دختران اقدام کرده‌اند (شیخاوندی، ۱۳۸۵).

می‌بینیم که بر این اساس از سویی زن پارسا زنی است که در مقابل مرد خود تسلیم بی‌قیدوشرط باشد و از سویی دیگر به گونه‌ای تصویر شده است که گویی عفت و

پارسایی او با عشق جمع‌شدنی نیست و عشق مقوله‌ای است که برای جنس زن مفهومی متفاوت از معنای آن برای جنس مرد دارد و در مورد زن پذیرفته و مطلوب نیست؛ همچنین سکوت زن در برابر مرد، تا وقتی این سؤال در ذهن مرد ایجاد نشده و او را وادار به بیان نکرده است، نشان‌دهنده فرهنگ غالب آن زمان در بروز ندادن احساسات و عواطف و خودداری از بیان و آشکارسازی آن میان همسران بویژه از سوی زنان است. در این حکایت دو پدیده شناختی رخ داده و تغییر در نگرش و به تبع آن تغییر در رفتار را موجب شده است: نخست اینکه زن به خواست مرد از حقیقت درون خود گرچه به قیمت ناراحتی شویش پرده برداشته است و دوم اینکه مرد به لحاظ عاطفی متحول شده و به نادرستی این ازدواج پی برده و از او دست کشیده است. این دو رفتار، خشنودی و آمرزش الهی را در پی آورده که به گونه‌ای ضمنی تأییدی است بر نادرستی محبت ظاهری و غیرواقعی زن به همسر خود نزد خداوند؛ پس در این داستان، خلاف داستان قبلی شناخت اتفاق افتاده و تغییر حادث شده است. سویه عاطفی رفتار مرد در درجه نخست خودخواهانه و در درجه دوم خداخواهانه است، اما سویه عاطفی رفتار زن در درجه نخست دیگرخواهانه و در درجه دوم خداخواهانه بوده است که همان تصور قالبی غلبه خودخواهی در مردان را باز می‌نماید؛ چرا که انعطاف زن در مهرورزی به مرد با تمایلات درونی ناهمسو است و گونه‌ای جبر در آن مشاهده می‌شود؛ اما انعطاف مرد در تغییر رفتارش با زن و رهاکردن او با تمایلات درونی او همسوست.

۲-۷ تحلیل دو حکایت درباره زنان زیرک و خردمند و لطایف اقوال ایشان

چنانکه آمد در باب پارسایی زنان مصداقها نشان‌دهنده این بود که پارسایی تاحدی تابعی از جنسیت است؛ اما مصداقهای خردورزی و نمودهای آن گویا کاملاً تابع جنسیت افراد نبوده است؛ شاید بدان دلیل که حکم خرد ذاتاً این‌گونه و همه‌پذیر است و قاطعیت دارد؛ با وجود این در داستانها خردورزی زنان بیشتر مبتنی بر چگونگی تعامل و رفتار او با شوی، صاحب یا مردی دیگر بیان شده و نگاه جنسیتی از این زاویه به گونه‌ای بر داستان‌ها حاکم است. در فضای کلی داستانها برتری جویی مردان به هر شکل ممکن بارز است؛ مثلاً فرعون در برابر همسر خود و دیگران ادعای خدایی می‌کند که پدیدار شدن برص بر اندام او در مقابل همسرش دال بر بی‌اساسی ادعا و بطلان دعوی او و تحقق یگانگی ذات حق می‌شود.

نکته دیگر اینکه این حکایات نشاندهنده اختصاص خردمندی به گروه‌های خاص اجتماعی بوده است؛ چراکه زنان خردورز، بیشترشان در مقام پادشاه و از صاحبان دولت و مقام، کوشک‌نشینان و تاجران نمایان شده‌اند یا از خاصان و نزدیکان امیران به شمار می‌رفتند، یا اگر چنین نبوده‌اند به دلیل خردورزی و فرزاندگی مقبول و محبوب افتاده و دولتها و تشریفها و انعام و اکرام یافته‌اند یا از قید کنیزی رها و شایسته تبجیل و تعظیم شده‌اند. اما مسئله مهم در این حکایتها این است که بهترین دولت و سعادت برای یک زن خردورز برخوردار از عشق مرد و قبول از جانب وی به عنوان معاشر و همسر یا هرگونه قرب و نزدیکی به او بوده است که از موارد قابل پژوهش از نظر روانشناسی اجتماعی آن عصر است.

جدای از دو موردی که ذکر شد و به جنسیت و طبقه اجتماعی شخصیتها مربوط می‌شد، نکته سوم و موضوعی که محور نقد و تحلیل شناختی ما در این جستار را تشکیل می‌دهد، این است که در این حکایتها، زنان خردورز قدرت اقناعی زیادی دارند و خرد آنان در قالب سخنان قانع‌کننده و دگرگون‌ساز بیان شده که تمام جذابیت داستان و نقطه اوج آن را متضمن است. از این رو، بررسی نوع کلام اقناعی آنان و ویژگیهای روانشناسی اجتماعی از این حیث و ارتباط آن با شخصیتها و گروه‌های اجتماعی در این حکایات بسیار جالب توجه و حایز اهمیت است.

۱-۲-۷ تحلیل حکایت مرد علوی (با تأکید بر توانایی اقناعی شخصیت زن داستان)

متقاعدسازی به فرایند تغییر نگرش اطلاق می‌شود و ارتباطات اقناعی دارای ویژگیهایی است که یکی از آنها منفعت یا دفع خطر است؛ چراکه ذات و جوهره انسان بر منفعت‌طلبی سرشته است و همه تحرکها و تلاشهای انسانها برای کسب منفعتی یا دفع خطری است. برای فرایند اقناع پنج طرحواره شناخته شده است: (۱) طرح محرک (شیوه تکرار و مجاورت) (۲) طرح شناختی (ارائه حقایق معقول) (۳) طرح انگیزشی (ایجاد میل و انگیزه) (۴) طرح اجتماعی (هماهنگی با نگرشهای فرد در گروه) (۵) تحریک‌پذیری عام افراد.^۹

از میان این طرحواره‌ها، طرح شناختی نسبت به ارتباطات اقناعی برداشتی با جهتگیری پیامی است. شعار این طرح این پیام است: بگذارید واقعیت‌ها خود سخن بگویند (بینگر، ۱۳۷۶: ۱۰۱). طرح شناختی اغلب شامل قضاوت است. قضاوت نیز در

برگیرنده مقایسه‌ای میان دو یا چند موضوع، فکر یا معیار است. وظیفه پیام‌گذاری که از شخص می‌خواهد تا به قضاوت دست بزند این است که از چهارچوب مرجعی که شخص احتمالاً استفاده خواهد کرد آگاه شود. بسته به مورد یا فعالیتی که مدنظر است شاید پیام‌گذار بتواند در این چهارچوب مرجع اثر بگذارد (همان، ۱۱).

حکایت مرد علوی یکی از نمونه‌های هجوآمیز و بسیار تند است که برخی از این عوامل در قالب آن قابل بررسی است. حکایت از این قرار است که مردی علوی از زنی درخواستی نامشروع و او را تهدید می‌کند. اما زن از او می‌پرسد که اگر فرزندی از این رابطه در میان آید، چه خواهد بود. مرد می‌گوید خوب مسلم است او نیز علوی خواهد بود. زن با زیرکی پاسخ می‌دهد که مگر تو از آن علویانی که چنین درخواستی می‌کنی. مرد علوی با شنیدن چنین سخنی نادم و شرم‌منده می‌شود و زن نجات می‌یابد (عوفی، ۱۳۸۶: ۶۸۲).

الف) شناسایی عوامل مربوط به اشخاص

- شخصیت مرد این حکایت علوی است (برتری گروهی دارد)؛ بنابراین نگرش و انتظارات عموم نسبت به وی در جامعه متفاوت است. (همین امر پیشداوری‌هایی را در اذهان مخاطبان برمی‌انگیزد).

- وی همچنین مردی ثروتمند، و به همین دلیل محترم و مقبول است.
- شخصیت زن این حکایت باجمال است اما هیچ امتیازی و تعلق به گروه خاصی ندارد.

این ویژگیها، که در مورد اشخاص برشمرده شد، فرایند اصلی داستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد که بر تغییر نگرش مبتنی است. هرچه جایگاه اجتماعی فردی که نگرش و رفتار او تغییر می‌کند بالاتر باشد یا برعکس وجهه اجتماعی فردی که این تغییر نگرش را ایجاد می‌کند، ضعیف‌تر باشد، فرایند اقناع به پایه استدلالی محکمتر نیاز خواهد داشت.

ب) شناسایی ابعاد رفتاری فرایند تغییر نگرش

- درخواست نامشروع مرد علوی (رفتاری ناهمخوان با رفتار اجتماعی).
- تهدید زن به کشته شدن در صورت تن ندادن به خواسته وی (رفتاری ناهمخوان با رفتار اجتماعی) (ضرر).

- خودداری زن و مقاومت وی حتی در برابر تهدید (علتی درونی و همسان؛ مقاومت).

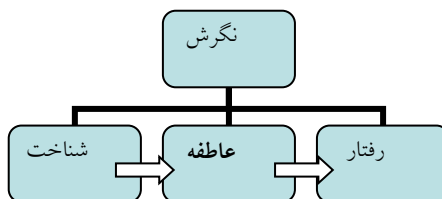
- استدلال زن که با توانایی شناختی بسیاری همراه است و موجب تغییر نگرش مرد می‌شود (قدرت اقناعی).

- تغییر رفتار مرد در جهت مطلوب برای جامعه و مذهب (دفع ضرر).

زن در این حکایت برای صیانت خود در وضعیتی که به گونه‌ای حاد نمایانده شده است باید به بنمایه‌های قوی شناختی متوسل گردد. وی از ویژگی بارز شخصیت مرد علوی، که همانا علوی بودن وی است، بهره می‌جوید و بسیار مستدل و سنجیده نگرش وی را تغییر می‌دهد و رفتارش را متحول می‌کند. بنابر نظریه مک گوایر^{۱۰} و پاپا جورجیس^{۱۱} بیشتر افراد باورهایی دارند که در معرض چالش قرار نگرفته است و هنگامی که به این باورها حمله می‌شود، ممکن است به آسانی تغییر کند؛ زیرا فرد عادت ندارد که به دفاع بپردازد (McGuire & Papageorgis, ۱۹۶۱: ۳۳۰). در اینجا عادت داشتن به مفهوم آمادگی و توانایی دفاع است و فرد به دلیل اینکه انتظار چنان رویدادی را نداشته است ناگزیر به پذیرش آن می‌شود؛

بدین ترتیب، محور قرار دادن تجربه بلاواسطه ذهنی مرد علوی از اصل و نسب خویش از عناصر اساسی در این فرایند است؛ چراکه یافتن محور استدلال، که پایه فرایند اقناعی است به تغییر نگرش منجر می‌شود. در اینجا تنها پرسش و پاسخ کوتاهی، که بین آنها رد و بدل می‌شود، ذهن علوی را به گونه‌ای عاطفی درگیر حل معادله‌ای منطقی می‌کند که پاسخ ناگزیر آن خدشه‌دار شدن احترام و عزت اوست؛ بدین گونه تمام راه‌حل‌ها در این معادله به یک پاسخ منتهی می‌شود؛ لذا باید وارد آن معادله منطقی نشد تا از نتیجه حتمی آن دور ماند. این همان بعد عاطفی نگرش است که تحریک آن در پی عامل شناخت موجب تکمیل فرایند اقناع و بروز رفتار به گونه‌ای دیگر می‌شود؛ یعنی انگیزش شخصیت فرد. در کل، نگرش دارای سه بعد با رابطه‌ای چنین است:

نمودار ۱. رابطه نگرش با عوامل سه‌گانه‌اش



این عوامل در تعاملی سه‌گانه هستند و مثلث نگرش را تشکیل می‌دهند. هیچ رفتاری نیست که هر قدر هم عقلانی باشد، واجد عوامل عاطفی به عنوان محرک نباشد و بالعکس نمی‌توان شاهد حالات عاطفی بود مگر اینکه ادراک یا فهم، که ساحت شناختی آن حالات را تشکیل می‌دهد در آنها مداخله دارد (کاویانی، ۱۳۷۷، ش ۱۶، ص ۷). همچنین ابعاد نگرش دارای تناسب سطح است. اگر بعد شناختی عمیق و ریشه‌دار باشد، بعد عاطفی هم قوی و شدید خواهد بود و آمادگی روانی فرد برای رفتار مناسب نیز بیشتر می‌شود (همان).^{۱۲}

حکایتهای بسیاری در *جوامع‌الحکایات* نقل شده که باز نمود قدرت تغییر نگرش و به تبع آن تغییر رفتار در جهت مطلوب است و در تحلیل به روش روانشناسی اجتماعی کاربرد دارد.

۲-۲-۷ تحلیل حکایت سیده و محمود غزنوی (با تأکید بر توانایی اقماعی سیده شخصیت زن داستان)

در حکایتی دیگر همین نظام و طرز اقتناع با مضمونی دیگر طرح شده است. حکایت از این قرار است که در ری زنی سی‌و‌اند سال پادشاه بوده به نام سیده، زن فخرالدوله، که پس از فوت همسرش مملکت را به دست می‌گیرد. سلطان محمود غزنوی چون خبردار می‌شود، نزد وی رسول می‌فرستد که «باید خطبه و سکه به نام من کنی و خراج دهی و گرنه بدان دیار می‌تازم و دولت تو برمی‌اندازم.» سیده در جواب رسول می‌گوید: «سلطان محمود را بگوی که تا شوی من، فخرالدوله در حیات بود، مرا این اندیشه بود که نباید که تو قصد دیار من کنی، اما چون او به رحمت ایزدی پیوست و ملک به من رسید، آن اندیشه بکلی از دل من برخاست که با خود اندیشه کرده‌ام که محمود پادشاهی بزرگ است و این قدر داند که این چنین پادشاهی را به جنگ زنی نباید رفت. اکنون محاربت تو را آماده‌ام، اگر از تو به هزیمت شوم، مرا عاری نبود که گفته‌اند گریز از چو تو پادشاه ننگ نیست. اما اگر تو از من شکسته شوی، عاری عظیم باشد و مرا فخری که خلق تو را ملامت کنند که از زنی منهزم شد.» چون این جواب به سمع سلطان رسید، هرگز ذکر عراق نکرد و به ده‌ها و کفایت آن زن ملک را از خصمان مصون ماند (عوفی، ۱۳۸۶: ۶۴۴ تا ۶۴۶).

الف) شناسایی عوامل مربوط به اشخاص

- شخصیت مرد این حکایت محمود غزنوی پادشاه است (برتری گروهی دارد)؛ بنابراین نگرش و انتظارات عموم نسبت به وی در جامعه متفاوت است (همین امر پیشداوریهایی را در اذهان مخاطبان برمی‌انگیزد).

- وی همچنین پادشاهی کشورگشا و فاتح است و به همین ویژگی معرفت و شهرت دارد.

- شخصیت زن این حکایت نیز پادشاه است (برابری قدرت و موقعیت) اما به هیچ ویژگی خاصی شهره نیست.

این ویژگیها، که در مورد اشخاص برشمرده شد، فرایند اصلی داستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد که بر تغییر نگرش مبتنی است. همان‌طور که گفته شد، جایگاه اجتماعی بالای فردی که نگرش و رفتار او تغییر می‌کند یا وجهه اجتماعی ضعیف فردی که این تغییر نگرش را ایجاد می‌کند فرایند، اقناع را به پایه استدلالی محکمتری نیازمند می‌گرداند.

ب) شناسایی ابعاد رفتاری فرایند تغییر نگرش

- دستور محمود غزنوی به پیروی و فرستادن خراج و خطبه خواندن و سکه زدن به نام او (رفتاری ناهمخوان با رفتار اجتماعی)^{۱۳}

- تهدیدشدن سیده به تاختن و برانداختن ری در صورت تن ندادن به خواسته وی (رفتاری ناهمخوان با رفتار اجتماعی ضرر)

- خودداری سیده و مقاومت وی حتی در برابر تهدید حمله (علتی درونی و همسان مقاومت)

- استدلال سیده که با توانایی شناختی بسیاری همراه است و موجب تغییر نگرش محمود غزنوی می‌شود (قدرت اقناعی).

- تغییر رفتار محمود غزنوی در جهت مطلوب برای پادشاهی و مملکت ری (دفع ضرر)

در این حکایت فرایند متقاعدسازی از جانب سیده با توسل به دو ویژگی مهم و برتر محمود غزنوی صورت می‌گیرد که یکی جنسیت وی و دیگری قدرت پیروزی و فتح اوست. این ویژگیها با بینش مقام و اعتبار، از سوی نفوذ و قدرت اجتماعی شخصیت را برای پیشبرد خواسته‌ها و جاری شدن ناگزیر امر وی پیش‌بینی می‌کند و از

سویی دیگر خود حساسیت و آسیب‌پذیری شخص را موجب می‌شود؛ زیرا ترس را در فرد برمی‌انگیزد. ترس از ازدست‌دادن همان چیزی که هدف دستیابی اوست و یکی از فنون اقناع همان استفاده از جاذبه‌های ترس است. هرچند سیده در استدلالش برای متقاعدسازی محمود هوشمندانه و با منطقی تأثیرگذار عمل کرده، پایه‌های استدلالی سیده چندان همانند حکایت پیشین بری از نگرش‌های جنسیتی و از موضع قدرت نبوده است؛ چراکه محمود را به از دست دادن حیثیت و شهرتش در نبرد با زنی هشدار می‌دهد. پس موقعیت و جایگاه او در مقام پادشاه عامل نه‌چندان مؤثر در استدلال بوده است و صرفاً برتریها و مزیت‌های محمود بر سیده در مقام مرد و فاتح همیشگی در فرایند اقناع نقش داشته است؛ چراکه هدف اساسی محمود از چنین ادعایی را بنیاد استدلال قرار داده است اما به قیمت تنزل و تضعیف موقعیت اجتماعی خودش به دلیل زن بودنش.

مشاهده می‌شود که در این حکایت نیز نگرش‌های حاکم با حکایت‌های دیگر همانندی‌هایی دارد: نخست اینکه زن باهوش و خردورز موقعیت اجتماعی بالایی دارد. دوم اینکه از دیدگاه محوری و ویژگی بارز (معروفیت و اعتبار) پیام‌گیرنده خود سود می‌جوید. سوم جنسیت خود را از عوامل مهم موفقیت در تغییر نگرش می‌داند؛ هرچند این ویژگی تضعیف شود یا حقیر جلوه کند. تمامی این موارد بازتابی از حاکمیت تفکر مردباور و جنس‌گرایانه اذهان آن زمان است که حتی بر افکار زنی چون سیده که زمام امور مملکتی را به دست دارد، چیره شده و هیچ راهی را برای او جز اتکا بدان نگذاشته است.

به هر حال، این فرایند، که سرانجام به دفع ضرر منتج شده است، سویه‌های عاطفی و انگیزه‌های متفاوتی را در شخصیت‌های مرد و زن داستان نشان می‌دهد. محمود از حمله منصرف شده اما سویه عاطفی رفتارش خودخواهانه بوده و سیده مانع حمله شده ولی سویه رفتار او صرفاً دیگرخواهانه و برای نجات ری بوده است؛ چراکه خود را به دلیل زن بودن تضعیف و تحقیر کرده و به نگرش عمومی اعتبار داده است؛ بدین ترتیب در اینجا نیز خودخواهی مرد به گونه‌ای آشکار نمود می‌یابد؛ محمود اعتبار و شهرت را می‌خواهد و به دنبال آن است؛ زیرا اندیشه حاکم بر زمانه قدرت قهری مرد بر زن است و از نظر مرد نباید هرگز این اندیشه حاکم فروریزد.

۸. بحث

پس از ارائه چهار نمونه از شیوه تحلیل حکایتها براساس روانشناسی اجتماعی، کل حکایات مربوط به دو باب ذکرشده بر اساس عوامل روانشناسی اجتماعی تحلیل و با دسته‌بندی رفتارها در حکایات به نگرش و باور جمعی شخصیت‌ها و بالطبع جامعه حاکم اشاره می‌شود:

(۱) از مجموع سی و دو حکایت، که به ستایش و ذکر صفات نیک و خردورزی زنان پرداخته، هفده حکایت بر تعامل جنسی و زناشویی بین زن و مرد مبتنی است و به طور کلی کنش زن در آنها به دو گونه ظاهر شده است: یا درخواست نامشروع و ناپسندی را رد کرده و از آن رهایی یافته یا وارد رابطه‌ای مطلوب و خواسته شده است. در مورد زنان پارسا این کنش بیشتر در جهت دفع ضرر و در مورد زنان خردورز در جهت جلب منفعت و وصلت بوده است.

(۲) زنان خردورز بیشتر به اقتناع و استدلال زبانی توسل جسته و به صیانت و محافظت خود توجه کرده‌اند؛ اما زنان پارسا غالباً به کنش پارسایی اقدام کرده در مقام سازگاری و متابعت و تحمل رنج و سختی با اندیشه جبر و فشار بوده‌اند یا در مقام دوری از گناه و حرام. همچنین کنش آنها به گونه‌ای بوده است که حتی به جسم خود آسیب رسانده‌اند تا حد کندن چشم و شکستن دندان و کشته شدن داوطلبانه با ضرب شمشیر. آنها یا حقی را از خود سلب کرده‌اند مانند پذیرش ناگزیر حضور زنی دیگر در زندگی یا به وضعیت آزاردهنده‌ای چون تحمل زشتی و قبح ظاهری همسرانشان یا خشونت و ضرب و شتم از سوی آنها تن داده‌اند.

(۳) چهار مورد از حکایات مربوط به مناسبات بین پادشاهان و امیران و نزدیکان ایشان بوده است که سخنان حکمت‌آمیز زنان در آنها به صلاح مملکت و دفع ضرر شخصی یا همگانی از قبل پادشاهان می‌انجامد که بیشتر از طریق استدلال اقناعی صورت می‌گیرد. البته در تمامی آنها نگرش جنسیتی وجود دارد.

(۴) در حکایت رابعه و نصیحت وی از باب مرقع خود در حق امیر ظالم فرستاده حجاج در بصره مبنی بر اینکه آن را به سلامت از پل صراط بگذراند و به دست او برساند، علاوه بر اینکه جنبه ارشاد دارد، گونه‌ای تکریم مقام زن در پارسایی دیده می‌شود.

- (۵) در دو حکایت، زن در مقام مادر، بزرگ داشته و محترم شمرده شده است: در یکی زنی دایه، موی و دندان امیرالمؤمنین را در حقه نگه می‌دارد تا بعدها با اثبات حق مادری، سند و امان او و فرزندانش باشد. زبیده مادر محمد امین هم در حکایتی دیگر در جایگاه مادری فصیح و دانا نزد امیرالمؤمنین پس از وفات فرزندش اکرام و تبجیل می‌یابد.
- (۶) در داستان مرد درزی و زن عفیفه‌اش، پارسایی مرد در طول دوران زندگی دلیل پارسایی و عفت زن دانسته شده است. گویی زن به اراده خود نمی‌تواند پارسا و نیک باشد که نشاندهنده نگرش مبتنی بر وابستگی طبیعی و قهری پارسایی زن به پارسایی مرد است که پذیرفته عقل و شرع نیست و صرفاً باوری جمعی است.
- (۷) در حکایت مادر خواجه عبدالملک، زاهده وقت، سخن اقناعی ادعای خداوندی امیران را پوچ می‌کند که البته نگرش جنسیتی در کوچک‌شماری توسل به دعای پیرزن برای خداوندان نمایان است. در داستان فرعون و همسرش نیز ظهور نقص بر اندام وی ادعایش را مبنی بر خدایی نزد همسرش پوچ می‌گرداند که در اینجا این سوگیری مشاهده نمی‌شود و کاملاً خنثی است.
- (۸) در بقیه حکایتها پند پیرزنان و نیز کلام حکمی به اصطلاح ضعیفگان خوشایند امیران واقع شده و تکریم و تبجیل آنان را برانگیخته است.
- (۹) در پنج مورد سخن اقناعی برگرفته از آیات قرآن بوده است که جامع تمام ویژگیهای سخن اثرگذار است.^{۱۴}
- (۱۰) در دو حکایت به ازدواج با دوشیزگان سفارش شده و ازدواج با زنان بیوه بویژه دارای فرزند، نکوهیده شده است که نشاندهنده کم‌ارجی زن پس از وقوع ازدواج و مفارقت است. در یکی این مطلب از زبان دیوانه‌ای و در دیگری از زبان داود پیامبر (ص) نقل شده است.
- (۱۱) در یک حکایت درایت زن بزاز مکر دله محتاله را بی‌اثر می‌کند. تنها در این حکایت به تعامل میان دو زن اشاره شده است.
- (۱۲) در یک حکایت زن در نقش میوه‌فروش با خواندن آیه‌ای از قرآن در کسب‌وکار خود به گونه‌ای حرفه‌ای عمل، و مشتری سودجوی، مرد را قانع می‌کند که بهای میوه را بپردازد که اشاره به توان اجتماعی زن در مقام صاحب پیشه دارد.

۱۳) در دو حکایت، زن در مقام مشاور و زمامدار مملکت نمایان شده است: یکی در حکایت لبابه و محمد امین که کیاست لبابه همواره پشتیبان ملک و آرامش بوده است و یکی در حکایت سیده زن فخرالدوله که پیشتر درباره‌اش صحبت شد. ۱۴) تنها در یک حکایت، یعنی ماجرای ذوالنون مصری و کنیزک کوشک‌نشین، که سخنان حکمت‌آمیز کنیزک با ذوالنون از بالای کوشک موجب تنبیه وی می‌شود تا حدی جنبه کوچک‌شماری مرد را دارد و هیچ‌گونه سوگیری جنسیتی یا جلب منفعت یا دفع ضرری در آن دیده نمی‌شود.

۹. نتیجه

۱. در مجموع با توجه به نتایج بررسی ادبی، نشانه‌هایی از واقعیت‌گرایی در غالب داستانهای جوامع‌الحکایات هست که به آنها ارزش جامعه‌شناختی و فرهنگی می‌بخشد. افزون بر این، تأکید بر شخصیت به جای کنش و نیز نزدیکی زبان این حکایات به شعر تا حدی بازتاب مدرنیسم در آنهاست. همچنین گرایش به هجو، غلبه گفتمانی، و بینامتنیت نیز به جنبه‌های پست‌مدرنیستی اثر اشاره دارد که این حکایات را به گونه خاصی مناسب تحلیل روانشناسی اجتماعی نشان می‌دهد. فرایند ۳۷

افق‌ان، که حضوری پویا و جهت‌دار را در قالب تعامل گفتمانی متجلی می‌سازد و هدفش ایجاد شناخت و باور در فرد یا متقاعدسازی اوست، کارکرد خود را مدیون نقطه عطف داستان است. بر این اساس، حکایات در یک نقطه از دستور زبان خود می‌تواند کارکرد هنری، شناختی، عاطفی، زیبایی‌شناختی و دیگر ابعاد گفتمانی را بهتر نشان دهد و آن اوج و لحظه‌ای است که داستان به نهایت روند و نقطه عطف خود می‌رسد.

۲. بر اساس یافته‌های تحلیل روانشناختی اجتماعی، هویت جنسیتی در تعاملات اجتماعی زن چه در مقام همسر، چه در جایگاه هم‌ولایتی، کنیز یا پادشاه نقشی مهم داشته است. در ساختار فکری و اجتماعی آن دوران، زن موجودیتی حدوسط و تابعی از موجودیت مرد بوده که به احتمال نه‌چندان عجیب می‌توانسته است به سمت نزول حرکت کند و در موارد نادری به صعود نایل شود.

۳. ملاک پارسایی زن و دلایل آن نیز به مرد مخاطب وی و شخصیت او منوط بوده است. پارسایی نه‌تنها در رفتار با همسر و مردان دیگر سنجیده می‌شود؛ بلکه شکلی

از جبر و از خودگذشتگی فکری و جسمی در تحمل مصایب و رنج برای زن به همراه دارد که در بسیاری موارد پذیرفته حکم شرع و عقل نیست. بنابراین، نگرش جبرگرایانه بیشتر بر اذهان زنان حاکم بوده است تا مردان بویژه در زمینه ازدواج، زنان خود را به هر روی، تسلیم سرنوشت خود و بردبار در آن نشان می‌دادند.

۴. فرایند اقناع در میان زنان خردورز مشهودتر و بیشتر در جهت جلب منفعت و صلح و قرب است. استفاده از آیه‌های قرآن نیز غالباً در میان زنان خردمند مشاهده می‌شود که شاید به دلیل عقل‌مداری آیات یا قرآن‌مداری خردورزان است.

۵. سویه عاطفی رفتار مردان بیشتر خودخواهانه و سپس خداخواهانه بوده و در مورد زنان نخست خداخواهانه و بعد دیگرخواهانه بوده است؛ چراکه بیش از همه صلح همگانی، امنیت و برقراری آرامش عمومی کانون توجه آنان بوده است.

پی‌نوشت

۱. Freytag
 2. Vladimir Propp
 3. Claude Bremond
 4. Algir das J. Germas
 5. Miriam Farris Allott
 6. Jones and Davis
 7. Harold Kellev's Attribution Theorv
۸. بنابر این فرضیه، ناکامی پرخاشگری را افزایش می‌دهد. پرخاشگری می‌تواند ناکامیهای فشرده را رها سازد و نوعی تسکین موقتی برای فرد مزاحم آورد؛ اما پایان آن معمولاً رضایت‌بخش نیست. هنگام روبه‌رو شدن با ناکامی باید آن را به صورت یک مسئله طرح کرد و در پی راه چاره بود. پرخاشگری ممکن است مستقیماً خود مانع را هدف قرار دهد (رک: نظری‌پور، ۱۳۸۴).
۹. فرایند اقناع در دو برهه زمانی تعریف می‌شود: برهه اول یعنی دوره یونان باستان که در آن از این مفهوم در چارچوب مفاهیم نفوذ و تأثیرگذاری کلامی استفاده و اصطلاح «معانی و بیان» به آن اطلاق می‌شد. برهه دوم که از حدود اوایل قرن بیستم شروع شد و در آن مفهوم اقناع به عنوان کوششی برای تغییر باورها، نگرش‌ها و رفتار مردم در شاخه روانشناسی اجتماعی به گونه‌ای نظام‌یافته بررسی و مطالعه شده است (حکیم‌آرا، ۱۳۸۴: ۱۲۱).
10. McGuire
 11. Papageorgis
۱۲. براساس تحقیقات پژوهشگران در فرایند اقناع تحت تأثیر قرار دادن بعد عاطفی ترغیب‌شونده بیش از تأثیر در بعد شناختی وی است. «راجرز و شومیکر» در طول مطالعاتی که در مورد توزیع نوآوری انجام می‌دادند، متوجه شدند، اقناع نسبت به یک نوآوری بیشتر محصول فرایندی عاطفی است تا

تحلیل روانشناختی-اجتماعی جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات عوفی

- شناختی و افراد بعد از گذر از سطح شناختی، نسبت به چیز تازه گرایش نشان می‌دهند. در واقع، وقتی دانستند موضوع چیست، بیشتر از نظر روانی درگیر می‌شوند تا شناختی. در این سطح، ادراک کلی نسبت به چیز تازه، رشد می‌کند و پیامهای اطرافیان در گرایش نهایی آنها نسبت به چیز تازه، تعیین‌کننده می‌شود (لازار، ۱۳۸۵: ۱۱۲).
۱۳. شاید در زمان غزنویان از آنجا که یکی از منابع درآمد مملکت، خراج و هدایای پادشاهان دست‌نشانده و والیان بوده است، اقدام محمود غزنوی در حمله به ری با رفتار اجتماعی شاهان غزنوی همسان باشد؛ ولی در این مورد خاص، محمود غزنوی پس از خریدار شدن از مرگ فخرالدوله و حکمرانی همسرش به جای پسرش مجدالدوله به گمان اینکه زن چنین حقی ندارد و براحتی پیروی خواهد کرد، نزد سیده رسول می‌فرستد و به این دلیل رفتاری مغایر با طرز و سیاست پادشاهی انجام داده است (نوذری، ۱۳۹۰: ۱۶۲).
۱۴. به طور کلی برای پیام اقناعی ویژگی‌هایی ذکر شده است که در میزان و درجه تأثیرگذاری بر مخاطب نقش دارد که آنها عبارت است از: صادق، صریح، دوسویه و تعاملی، زبان آشنا (ساده‌فهم)، مستند و مستدل، مناسب با موقعیت، معقول و منطقی، منشأ مشروع، آراسته و پیراسته (زیبایی کلام)، همتراز با مخاطب (مخاطب‌شناسی) (رک: بارون ا. رابرت و دیگران، ترجمه تحصیلی، ۱۳۸۹).

منابع

- آلت، میریام؛ *رمان به روایت رمان‌نویسان*، محمدعلی حق‌شناس، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۸،
- احمدی، بابک؛ ساختار و تأویل متن، چ ۵، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- ارشاد، فرهنگ؛ *کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات*؛ تهران: آگه، ۱۳۹۳.
- اولسن، ا. ه.؛ «ادبیات»؛ ترجمه سعیدرضا طلاجو؛ زیباشناخت، ۱۳۸۳، ش ۱۰.
- بارون ا. رابرت و دیگران؛ *روان‌شناسی اجتماعی*؛ ترجمه علی تحصیلی، تهران: آمه، ۱۳۸۹.
- بینگر، اتولر؛ *ارتباطات اقناعی*؛ ترجمه علی رستمی، چ ۱، تهران: مرکز تحقیقات، مطالعات و
سنجش برنامه‌ای صدا و سیما، ۱۳۷۶.
- پاینده، حسین؛ *داستان کوتاه در ایران*، ۳ جلد، تهران: نیلوفر، ۱۳۹۱.
- پراپ، ولادیمیر؛ *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*، تهران: توس، ۱۳۷۱.
- تجبر، نیما؛ *نظریه طنز بر بنیاد متون برجسته طنز فارسی*، تهران: مهر ویستا، ۱۳۹۰. حکیم‌آرا،
محمدعلی؛ *ارتباطات متقاعدگرانه و تبلیغ*؛ تهران: سمت، ۱۳۸۴.
- رحمتی، محمدصادق؛ *روان‌شناسی اجتماعی معاصر*؛ تهران: ابن‌سینا، ۱۳۷۱.
- شعیری، حمیدرضا؛ *تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناختی گفتمان*، چ ۳، تهران سمت، ۱۳۹۲.
- شیخاوندی، داور؛ «بازتاب هویت‌های جنسیتی در کتاب تعلیمات اجتماعی آموزش ابتدایی و دوره راهنمایی تحصیلی»، *فصلنامه تعلیم و تربیت*، ویژه‌نامه مسائل آموزش و پرورش

دختران، ۱۳۸۵: ۳.

- صلیبی، ژاسنت؛ «مقدمه‌ای بر روان‌شناسی کاربردی»، مجله فرهنگ؛ ۱۳۷۷، ش ۱۲.
- عوفی، سدیدالدین محمد؛ جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات؛ با مقابله و تصحیح دکتر امیربانو مصفا کریمی و دکتر مظاهر مصفا، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.
- فتوحی، محمود؛ سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها، روش‌ها، تهران: سخن، ۱۳۹۰.
- فیلیپ. پی. واینر (تدوین‌گر)؛ فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها، مطالعاتی درباره گزیده‌ای از اندیشه‌های اساسی؛ گروه مترجمان، ج ۲، تهران: سعاد، ۱۳۸۵.
- کایوانی ارانی، محمد؛ جایگاه مفهومی ایمان در روان‌شناسی اجتماعی، فصلنامه حوزه و دانشگاه (ویژه‌نامه مناسبات دین و روان‌شناسی)، ۱۳۷۷، ش ۱۶ (۱۷).
- لازار، ژودیت؛ افکار عمومی؛ ترجمه مرتضی کتبی، چ ۴، تهران: نی، ۱۳۸۵.
- نراقی، احمد؛ درباره عشق: مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت راپاپورت؛ ترجمه آرش نراقی، تهران: نی، ۱۳۹۰.
- نظری پور، محمدحسین؛ رابطه ناکامی با خشونت و بزه؛ تهران: حمایت، ۱۳۸۴.
- نوذری، عزت‌الله؛ تاریخ اجتماعی ایران، از آغاز تا مشروعیت؛ تهران: خجسته، ۱۳۹۰.
- هایدگر، مارتین؛ شعر، زبان و اندیشه رهایی، ترجمه عباس منوچهری، تهران: مولی، ۱۳۸۱.
- یورگنسن، ماریانه؛ نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، چ ۲، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.

- Foucault, m. (1980). Truth and Power, in C. Gordon (ed.), power/Knowledge, Selected Interviews and other Writings 1972-1977. Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.
- Kvale, s. (1992). Postmodern psychology: A contradiction in terms?, in S. Kvale (ed.), Psychology and Postmodernism. London: Sage *Encyclopedia Britannica*; Britannica Incorporation, 1911.
- Gilbert, D. T. Speeding with Ned: A personal view of the correspondence bias. In J. M. Darlev & J. Cooper (Eds.), *Attribution and social interaction: The legacy of E. E. Jones*. Washington, DC: APA Press, 1998.
- Jones, E. E. & Mac Gillis, D.; Corresponding inferences and attribution cube: A comparative reappraisal. In J. H. Har, W. J. Ickes & R. F. Kidd (eds.), *New Directions in Attribution Research* (vol. 1, pp. 389-420); Morristown, NJ: Erlbaum, 1979.
- Kelley, H. H. & Michel, J. L.; Attribution theory and research, *Annual review of psychology*, 1980, 31, 457-501.
- McGuire, W. J., & Papa Georgis, D.; The relative efficacy of various types of prior belief-defense in producing immunity against, 1961. Persuasion. *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 62, 327-337.
- Webster & Merriam. *Medical desk Dictionary*, Merriam-Webster Inc., 2014.

۴۰